

تردید و تشکیک های کم و بیش پست مدرنیستی در بنیاد دانش های متعارف، طیفی از واکنش های متفاوت را سبب شده است. برخی نمایندگان این گونه دانش ها در عین پذیرش وجوهی از مواضع انتقادی پست مدرنیستی، در مقام دفاع از بنیادهای دانش مورد نظر خود برآمده اند. آنان با توجه به اعتبار نسبی برخی ادعاهای انتقادی، بازاندیشی در مبانی متعارف دانش های معین را در دستور کار خود قرار می دهند، بدون این که ادعاهای رادیکال و واسازانه پست مدرنیست ها را بپذیرند. آنان می خواهند با اصلاح چارچوب های معرفتی چنین دانش هایی، از بی اعتبار شدن کلی آن ها جلوگیری کنند. منطق تاریخ محصول چنین واکنشی است.

درواقع، انگیزه مک کولا برای نوشتن این کتاب، پاسخ به برخی تردیدها به ویژه تردیدهای پست مدرنیستی است. ولی از آن جا که این گونه تردیدها اساساً به بنیادهای هستی شناسانه، شناخت شناسانه و روش شناسانه دانش تاریخ معطوف هستند، بخش عمده تلاش او مصروف شناسایی و تشریح این گونه بنیادها می شود. در تمام فصول کتاب، مک کولا نخست به تشریح اصول و مبانی مختلف دانش تاریخ می پردازد و سپس در مقام دفاع برآمده، در عین پذیرش برخی مواضع انتقادی و پیشنهاد بازاندیشی در بنیادهای علم تاریخ، به تردیدها و انتقادهای معطوف به این اصول و مبانی پاسخ می دهد. به همین دلیل، بخش عمده کتاب به تشریح مبانی علم تاریخ اختصاص یافته است و از این رو، منطق تاریخ را در درجه اول می توان درآمدی بر تاریخ دانست.

مهم ترین و بنابراین، نخستین موضوعی که مک کولا در فصل نخست کتاب مطرح می کند به اعتبار شناخت تاریخی، به معنای کلی آن، مربوط می شود. این موضوع، در مقایسه با دیگر موضوع های مطروحه، فلسفی تر است و با امکان و اعتبار شناخت، از جمله شناخت تاریخی، سروکار دارد. درواقع، هدف از طرح این موضوع، دفاع از امکان و اعتبار شناخت تاریخی است از طریق آشکار کردن بی اعتباری یا اعتبار مخدوش ادعای افرادی که در امکان و اعتبار تاریخ تردید می کنند. اساساً آنان تردید خود را بر این استدلال استوار می کنند که توصیف ها، تفسیرها و تبیین های تاریخی، بازتاب بستر فرهنگی و منافع اجتماعی مورخان است نه گزارش های درست از گذشته؛ زیرا: اولاً، مورخان همواره تحت تاثیر فرهنگ خود قرار می گیرند و نوشته های شان بازتاب ارزش ها و باورهای رایج در گفتمان های مربوطه است. ثانیاً، نوشته های مورخان اغلب بازتاب علایق فردی است و موقعیت گروه هایی که مورخان هم به آن ها تعلق دارند را بهبود می بخشد. در پاسخ به چنین ادعایی، مک کولا استدلال می کند که شناخت تاریخی را می توان بخشی از شناخت کلی از جهان دانست که در نهایت بر تجارب ادراکی ناشی از چیزهای واقع در این جهان استوار است. پس کار مورخان در راستای دستیابی به شناخت، تفاوتی ماهوی با دانشمندان دیگر ندارد. آنان بر پایه ادراک های خود، وجود نوع خاصی از شواهد (evidence) را استنباط می کنند و بر پایه آن شواهد، کنش ها و شرایط پدیدآورنده آن شواهد را استنباط می کنند و بر پایه این توصیفات معطوف به گذشته هم استنباط های بیشتری درباره چیزهایی مانند تصورات، نگرش ها، اعمال و حالات روانی انسان ها، رویدادها و ساختارهای جامعه آن ها می کنند.

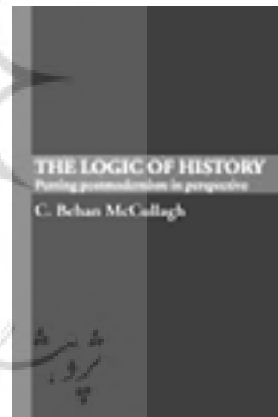
پس منظور از معتبر نامیدن توصیف های مورخان از گذشته این نیست که آنان دسترس جادویی و خارق العاده ای به گذشته دارند که اجازه می دهد رویدادهای گذشته را ببینند، به گونه ای که بتوانند درستی توصیف های شان را تضمین کنند. بلکه این است که توصیف های تاریخی بخشی از یک تبیین عالی معطوف به شواهد در دسترس آنان یا در واقع بخشی از بهترین تبیین قابل تصور هستند؛ تبیینی که جایگزین شدن آن در آینده نامحتمل است. چنین ادعایی بدین معنا نیست که یافته ها و نتایج مورخان مورد بحث همیشه درست است. شاید زمانی پی ببریم که داورهای آنان به آن اندازه کافی عقلانی نیست یا شواهد در دسترس آنان گمراه کننده بوده است یا شناخت کلی ای که برای تفسیر شواهد به کار برده اند، بی اعتبار بوده است.

با توجه به این امکان ها و احتمالات منطقی، می توان نسبت به شناخت تاریخی تردید داشت، ولی این تردید منحصر به تاریخ نیست. کل شناخت ما از جهان شاید اشتباه باشد، ولی اگر توصیف های ما از جهان به خوبی از عهده تبیین تجارب ادراکی ما برآمده، سودمند باشند، می توان به آن ها اعتماد کرد، زیرا ما را در رفتار خود به صورت موفق راهنمایی می کنند. پس ما دلایل

منطق تاریخ

اثر: بهان مک کولا

ترجمه: احمد گل محمدی



C. Behan McCullagh, *THE LOGIC OF HISTORY: Putting postmodernism in perspective*, Routledge: 2004

عملی یا توجیه عمل گرایانه برای درست تلقی کردن شناخت از جهان داریم. این استدلال در مورد شناخت تاریخی هم صادق است. شناخت تاریخی، به طرق بسیار متعددی، ما را به فهم زمان حال توانا می‌سازد. ما این شناخت را به دلایل عملی درست تلقی می‌کنیم.

البته تفاوت اساسی تاریخ با دانش‌های دیگر در این است که تاریخ ماهیتاً با گذشته و شواهد معطوف به گذشته سروکار دارد. بخش عمده‌ای از این شواهد به صورت متون نوشته شده در گذشته هستند که مورخان تحقیقات خود را معمولاً با خواندن این گونه متون آغاز می‌کنند. آنان تصور می‌کنند که این متون به قصد انتقال اطلاعات به شیوه معمول نوشته شده است و به همین دلیل آن‌ها را می‌خوانند تا معنای معمول و متعارفشان را درک کنند، تاجایی که مورخان زبان یک متن را بلد باشند، تفسیر معنای معمول و متعارف متن چندان دشوار نیست.

ولی در سال‌های اخیر ایرادات و اعتراضاتی درباره امکان دستیابی به معنای معمول و متعارف متن مطرح شده است. محور بحث چنین موضع‌گیری‌هایی این است که متن نمی‌تواند معنای ثابت و معینی داشته باشد و اگر هم داشته باشد، دستیابی به آن امکان پذیر نیست. ثبات نداشتن زبان و نظام‌های معنایی، دشواری

شناخت بستر تولید متن، کارویژه اجتماعی متن و ذهنی بودن تفسیر متن از جمله عوامل و متغیرهایی هستند که تفسیر متن را ناگزیر تحت تاثیر قرار می‌دهند. اهمیت این موضوع باعث شده است تا فصل دوم کتاب، با عنوان معانی متون، کنش‌ها و رویدادها، به بررسی فرایند تفسیر متن و رشته‌ای از ایرادات و اعتراضات معطوف به امکان تثبیت معنای معمول متن اختصاص یابد. البته معنای کنش‌ها، رویدادها و اعمال در تاریخ هم بحث تکمیلی این فصل است.

بی‌گمان هدف از همه این تلاش‌ها فهم کنش انسانی است و بخش مهمی از پژوهش تاریخی را تبیین کنش‌های انسانی تشکیل می‌دهد. بنابراین، مورخان برپایه کشف واقعیت‌های خاصی درباره گذشته، به تعمیم‌هایی درباره جامعه مورد توصیف مبادرت می‌کنند و به نتایجی درباره ساختارهای اجتماعی آن‌ها می‌رسند. این گونه تعمیم‌ها و استنباط‌ها تا چه اندازه معتبرند؟ به بیان دیگر، چگونه می‌توان اعتبار توصیف‌های معطوف به گذشته یا اطلاعات ارائه شده درباره کردارهای انسان‌های متعلق به جوامع گذشته را محک زد؟

فصل سوم کتاب دربرگیرنده پاسخ این گونه پرسش‌هاست. در این فصل، پس از شناسایی انواع توصیف‌ها، تشریح می‌شود که مورخان چه استدلال‌هایی را برای توجیه اعتبار توصیف‌های خود از گذشته به کار می‌گیرند. نتیجه بحث فصل سوم این است که هر چند مورخان نمی‌توانند درستی توصیف‌های معطوف به گذشته را اثبات کنند، می‌توانند دلایلی به دست دهند تا یاور کنیم که آن توصیف‌ها درست هستند. یعنی آنان می‌توانند نشان دهند که آن‌ها به لحاظ عقلانی قابل اعتماد هستند. البته تأیید و پشتیبانی عقلانی توصیف‌های تاریخی درجاتی دارد، و به همین نسبت، قابل اعتماد بودن عقلانی هم دارای درجاتی است. پس مورخان متعددی نباید درباره قطعیت یافته‌های خود اغراق کنند.

از آن‌جا که مورخان با کنش‌های انسانی سروکار دارند و در صدد تبیین آن‌ها برمی‌آیند، برای انجام این مهم، به نظریه‌های معتبر متوسل می‌شوند. به همین دلیل، شناسایی پرکاربردترین نظریه‌ها در تاریخ، موضوع فصل چهارم کتاب است که عبارتند از، نظریه‌های کلاسیک و نظریه‌های عصر روشنگری درباره ماهیت انسان که بر عقلانیت انسان تأکید می‌کنند؛ نظریه‌های مدرن مارکس، فروید و نیچه، که انگیزه‌های رفتار انسان را در منافع، غرایز و قدرت طلبی جستجو می‌کنند؛ و در نهایت نظریه‌های فرهنگی که رفتار انسان را به گفتمان‌ها، کردارها و انتظارات جامعه نسبت می‌دهند. همه این نظریه‌ها و جوهی از علل رفتار انسان (علل ذهنی، فرهنگی و اجتماعی) را روشن می‌کنند و به همین دلیل، هنگام تبیین کنش‌ها، مورخ باید چارچوب نظری مناسبی را انتخاب کند.

اگر فصل چهارم به ساختار تبیین‌های تاریخی می‌پردازد، موضوع فصل پنجم هم ساختار روایت‌های تاریخی است. در اغلب موارد، مورخان گزارشی روایی از رویداد مورد نظر تهیه می‌کنند که معیار ارزیابی آن‌ها معتبر و بی‌طرفانه بودن است. هر اندازه که گزاره‌های تشکیل دهنده یک روایت معتبرتر و بی‌طرفانه‌تر باشد، ارزش علمی آن بیشتر است. در این فصل، سه الگوی اصلی تولید روایت‌های تاریخی معرفی و هم‌سنجی می‌شوند تا شاخص‌هایی برای بازشناسی سه نوع روایت و سنجش اعتبار آن‌ها

نخستین موضوعی که مک‌کولا مطرح می‌کند به اعتبار شناخت تاریخی، به معنای کلی آن، مربوط می‌شود. این موضوع، در مقایسه با دیگر موضوع‌های کتاب، فلسفی‌تر است.

فراهم شود. این سه الگو عبارتند از، روایت‌های متعارف، الگوهای تجمیعی و تفاسیر خلاصه‌وار.

دو الگوی آخر ماهیت تفسیری هم دارند و تفسیر تاریخی چیزی جز قابل فهم کردن رویدادهای متعلق به گذشته نیست. در تفسیر رویدادهای تاریخی، رویدادهای مورد تفسیر معمولاً از طریق معطوف کردن توجه به اهداف مهمی که آن رویدادها برای دستیابی به آن‌ها شکل گرفته‌اند، ارزش‌های مهمی که آن رویدادها می‌نمایانند، یا نتایج مهمی که در واقع آن رویدادها به ارمغان آورده‌اند، قابل فهم می‌شوند. در فصل ششم، با توسل به مثال‌های روشن‌گر، این‌گونه تفاسیر تاریخی تشریح و برای نشان دادن اعتبار تفاسیر مورد نظر، برخی ایرادهای مربوطه بررسی می‌شود.

البته روایت‌های تاریخی دربرگیرنده ادعاهای علی هم هستند و مورخان همواره به مطالعه علل مبادرت می‌ورزند: چه عللی باعث می‌شود تا شواهد مورد بررسی دارای ویژگی‌هایی باشند که هستند؟ چه چیزی باعث می‌شود تا انسان‌ها باورهایی را داشته باشند و ابراز کنند که می‌کنند؟ چه چیزی باعث می‌شود انسان‌ها به گونه‌ای رفتار کنند که می‌کنند؟ چه چیزی باعث دگرگونی‌های معین در جامعه می‌شود. برخی از علل برای شکل‌گیری معلول لازم هستند و علل دیگر هم می‌توانند روشن کنند که چرا این معلول شکل گرفته است نه معلول دیگر.

برای این که مورخان بدانند آیا علل و شرایط را بعدرستی تشخیص داده‌اند یا نه، باید بدانند که منظور از علل و شرایط چیست. به همین دلیل، توصیف علل و شرایط در تاریخ موضوع فصل هفتم کتاب را تشکیل می‌دهد. در تکمیل این بحث، هم‌چنین صفحاتی هم به روش‌های واری‌علل و شرایط اختصاص یافته است. در این قسمت از بحث، بیان می‌شود که برای واری‌علل و شرایط خاص، مورخ چه چیزهایی را و چگونه باید ارزیابی کند. ارزیابی ادعاهای علی، ارزیابی شرایط لازم و کافی، و ارزیابی تعمیم‌ها، محورهای اصلی این بحث را تشکیل می‌دهند. ولی پس از شناسایی شماری از علل یک رویداد، مورخان چگونه باید آن‌ها را گزینش و تنظیم کند تا رویدادهای مورد علاقه خود را تبیین کند؟

پاسخ به این پرسش، موضوع اصلی فصل هشتم کتاب را تشکیل می‌دهد که فصل پایانی است. در پاسخ به این پرسش، برخی اندیشمندان ادعا می‌کنند که هیچ اصلی برای گزینش وجود ندارد. برخی هم اقدام به معرفی الگوهای پیشینی تبیین تاریخی کرده‌اند که انتظار می‌رود مورخان از آن الگوها پیروی کنند. ولی رهیافت مک‌کولان نسبت به تبیین‌های تاریخی متفاوت است. به قول خود او، توصیفی و تحلیلی است.

در این راستا او از طریق بررسی ساختار تبیین‌های تاریخی، دو شکل عمومی تبیین تاریخی را شناسایی می‌کند: تکوینی و تقابلی. تبیین‌های تکوینی ریشه‌های مجموعه‌ای از رویدادها را از نخستین رویدادی که امکان وقوع آن رویدادها در شرایط معین را به میزان چشمگیری افزایش داد شناسایی می‌کند. تبیین‌های تقابلی به شرایطی معطوف هستند که نوعی از رویداد را که وقوع آن محتمل‌تر از انواع دیگر بود باعث می‌شود. آخرین قسمت این فصل هم به بحث مختصری درباره تبیین‌هایی اختصاص دارد که به ساختارهای اجتماعی معطوف هستند: تبیین‌هایی که درباره تاثیر ساختارهای اجتماعی بر رفتار فردی هستند، و تبیین‌هایی که دگرگونی‌های شکل گرفته در خود ساختارهای اجتماعی را توضیح می‌دهند.

منطق تاریخ، با نتیجه‌گیری بسیار کوتاهی به پایان می‌رسد که پاسخی به یک پرسش غیر تاریخی است: چرا تاریخ باید عقلانی باشد؟ پاسخ مک‌کولان به این پرسش، بر ارزش اجتماعی یا کارورثه‌های اجتماعی تاریخ استوار است. به نظر او، از آن‌جا که تاریخ بر زندگی کنونی جوامع تاثیر می‌گذارد، مورخ متعهد باید از درست و منصفانه بودن روایت‌های تاریخی اطمینان داشته باشد. پای‌بندی به معیارهای توجیه عقلانی، شرط لازم ایفای مسئولیت خطیر اجتماعی است که مورخ حرفه‌ای بر دوش دارد. ●

پی‌نوشت:

C. Behan McCullagh, *THE LOGIC OF HISTORY: Putting postmodernism in perspective*, Routledge: 2004

این کتاب تقریباً ۲۰۰ صفحه‌ای که قرار است ترجمه آن توسط نشر نی چاپ شود، علاوه بر مقدمه، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی مفصل و نمایه (موضوع نما و نام نما) دارای ۸ فصل است به شرح زیر: ۱. امکان شناخت تاریخی (نظریه حقیقت، برخی دلایل عمومی تشکیک)؛ ۲. معانی متون، کنش‌ها و رویدادها (معانی متون، مسائل مربوط به شناخت معانی متون، معانی کنش‌ها، رویدادها و اعمال در تاریخ)؛ ۳. توجیه توصیف‌های معطوف به گذشته (توجیه توصیف‌های معطوف به رویدادهای منفرد، نظم‌های شبه قانون، تعمیم‌های اتفافی، توصیف‌های معطوف به ساختارهای اجتماعی)؛ ۴. علل کنش‌های انسانی (علل ذهنی کنش‌های انسانی، علل فرهنگی و اجتماعی کنش انسانی)؛ ۵. انواع روایت‌های تاریخی (روایت‌های متعارف، الگوهای تجمیعی، تفاسیر خلاصه‌وار)؛ ۶. ارزیابی تفاسیر تاریخی (اعتبار تفاسیر تاریخی، بی‌طرفی، فهم‌پذیری تفاسیر تاریخی)؛ ۷. علل و شرایط در تاریخ (ماهیت علل و شرایط در تاریخ، واری‌علل و شرایط خاص، واری‌علل و شرایط لازم و کافی از طریق ارزیابی تعمیم‌ها)؛ ۸. تبیین‌های تاریخی (تبیین‌های تطوری و تقابلی کنش‌های فردی، تبیین‌های ژرف، تبیین‌های ساختاری).